

اسلام و سکولاریسم

نگارش: منصور عالم؛ بازگردانی: ایلینا؛ [غیر] قابل دسترس در JSTOR

عنوان این مقاله، «اسلام و سکولاریسم»، تأثیر مهمی بر وضعیت حال حاضر پاکستان و جهان بزرگتر اسلام دارد. به عقیده من، تنها سکولاریسم و دموکراسی می‌توانند کشورهای اسلامی را به سمت آرامش مذهبی و پایداری سیاسی سوق دهند. علاوه بر این، پیشرفت، رفاه و تجدد کل جهان اسلام و تحقق آرزوی مسلمانان برای بازیابی قدرت و اعتبار ازدست‌رفته، به پذیرش و به‌کاربندی این دو سیستم وابسته است. بنابراین، مسلمانان باید با ذهنی باز به این مفاهیم نگاه کنند، نه اینکه آن‌ها را صرفاً به سبب اینکه در دو بیست سال گذشته توسط غرب اتخاذ شده‌اند، چشم‌پسته رد کنند. دیدگاه این نوشته این است که این مفاهیم نه تنها تهدیدی برای اسلام نیستند، بلکه عمیقاً در اصولش ریشه دارند. از آنجا که این دیدگاه با دیدگاه عامه مسلمانان و همچنین غیرمسلمانان مغایرت دارد، نخست باید به این بپردازیم که کشورهای مسلمان چه درکی از سکولاریسم دارند و اینکه سکولاریسم در غرب چه معنایی دارد.

ترجمه رایج و مرسوم واژه سکولاریسم در لغت‌نامه‌های اردو، عربی، فارسی و ترکی، چهار زبان اصلی مسلمانان، لادینیّه یا غیرمذهبی است و در نتیجه، ضمناً، غیراسلامی. رسم و رسومات کشورهای اسلامی، در مخالفت با ذکر این واژه اتفاق نظر دارند و دفاع از آن در بلاد اسلامی را چیزی نزدیک به کفر می‌دانند. گرچه، اگر ما به تعریف این واژه در زبان‌های غربی بنگریم، واضح و مبرهن است که این کلمه در هیچ‌یک از آنان به معنی ضد دین نیست. لغت‌نامه^۱ وبستر^۱ سه معنی را ارائه می‌دهد:

از یا مربوط به دنیا یا دنیوی، در تقابل با معنوی؛ از یا مربوط به حکومت در تقابل با کلیسا؛ رسماً نامربوط یا کنترل‌نشده توسط بدنه دینی

لغت‌نامه آکسفورد^۲ این واژه را به این صورت تعریف می‌کند: «مربوط به امور دنیوی، نه معنوی» و «نامربوط به مذهب یا عقاید مذهبی».

در لغت‌نامه‌های فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی و دیگر لغت‌نامه‌های غربی نیز تعریف مشابهی داده شده است. بدین‌سان، مفهوم سکولاریسم در غرب معنای ضد دین یا ضد خدا نمی‌دهد.

۱ Webster

۲ Oxford

در عمل، همه کشورهای غربی به همه اشخاص و گروه‌هایی که در مرزهای آنان زندگی می‌کنند، آزادی دینی تمام و کمال را می‌دهند. این یک ویژگی جدایی‌ناپذیر از شیوه حکومتشان است که هیچ کشوری، تا زمانی که قانون اساسی اش آزادی دینی تام تمام ساکنان را، اعم از بیگانگان، تضمین نکند، دولتش در قبال مذهب بی‌طرف نباشد، به همگان حقوق برابر دینی ندهد، از قدرت خود جهت دفاع از این حق استفاده نکند و دادگاه‌هایش از آن به عنوان یک حق بنیادی غیرقابل انتقال بشر حفاظت نکنند، سکولار محسوب نمی‌شود. به طور خلاصه، معنا و خصوصیات ابتدایی سکولاریسم، مطابق آنچه در غرب درک و اجرا می‌شود، به این صورت است:

- آزادی دینی تام به تمام شهروندان و ساکنین
- عدم دخالت حاکمیت در امور مذهبی
- عدم دخالت کلیسا در اعمال حکومت یا جدایی حکومت و کلیسا
- تلفیق این اصل در قانون اساسی
- دفاع از آزادی دینی توسط دستگاه قضایی به عنوان حق بنیادی و غیرقابل انتقال هر شهروند

از این رو، امروزه می‌بینیم که در تمام کشورهای «مسیحی» غربی، یهودیان، مسلمانان، هندوها، بوداییست‌ها و پیروان همه ادیان دیگر، آزادند تا عبادتگاه‌های خود را بسازند، موعظه کنند و به ایمانشان بپردازند، تا وقتی که علیه هیچ دین دیگری فعالیت نکنند. مختصراً، سکولاریسم در غرب، آن‌گونه که در کشورهای اسلامی تفسیر می‌شود، لادینی یا بی‌دینی نیست. معنای واقعی «سکولار» این است که یک حکومت سکولار حق ندارد راجع به اعتقاد شهروندان تصمیم‌گیری کند، میان آنان تمایز قائل شود یا قوانین یک آیین را به عنوان قوانین کشور اتخاذ کند و آن‌ها را به پیروان کیش‌های دیگر اعمال کند. پس آزادی کامل تمام مردم در باور داشتن یا نداشتن به هر دینی و صیانت از بی‌طرفی اکید و نگرش بدون تبعیض میان همه ادیان و فرقه‌هایشان، ذات و هسته سکولاریسم است.

با این وجود، علما و به خصوص علمای پاکستانی، چنان احساس انزجاری برای این مفهوم دارند که حتی با ذکر این واژه در فضای پاکستان، تهدید به بیرون ریختن به خیابان‌ها و خشونت می‌کنند. حقیقت این است که آن‌ها سکولاریسم را با کمونیسم اشتباه می‌گیرند. در نتیجه، ما نیاز به مطالعه اصول اسلام داده‌شده در قرآن و سنت حضرت محمد داریم.

همهٔ مسلمانان بر آن هستند که نخستین منبع قوانین اسلامی مربوط به اخلاقیات، سیاست، اقتصاد، قرآن کریم است و اینکه سنت، دومین منبع موثق است. همینطور، احکام قرآن کریم و سنت پیامبر بر آزادی مذهب، دو تا از قابل‌اعتمادترین و ثابت‌ترین راهنماها در این باره هستند. نتیجتاً، در اینجا چند آیهٔ قرآن را که مربوط به این موضوع هستند، نقل کرده‌ام. این آیات در خیلی از جاهای دیگر قرآن نیز ذکر شده‌اند.^۳

نخستین نقل قول از سورهٔ البقرة، دومین سورهٔ قرآن است. این سوره، پس از مهاجرت پیامبر اکرم به مدینه در ۶۲۲ پس از میلاد (آغاز تقویم اسلامی) و استقرار نخستین حکومت اسلامی تحت رهبری او نازل شد. این سوره همچنین بلندترین سوره است و توسط علمای اسلام، خلاصه‌ای از کتاب مقدس مسلمانان دانسته می‌شود.

مسلمانان کسانی که ایمان آوردند و یهودی‌ها و نصرانی‌ها و صابئی‌ها [ستاره‌پرست‌ها]، هر کدامشان به خدا و روز قیامت ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، برای آنان نزد پروردگارش پاداشی شایسته و مناسب است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.^۴

بگویید: [ای مسلمانان!] ما به خدا و آنچه سوی ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان آنان فرو آمده، و به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از ناحیهٔ پروردگارشان داده شده، ایمان آوردیم؛ میان هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم و ما در برابر او تسلیم هستیم.^۵

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ: در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست.^۶

[لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ]: دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.^۷

۳ به منظور صحت اعتبار، ترجمهٔ فارسی این آیات از حسین انصاریان، خطیب، مؤلف و استاد اخلاق حوزهٔ علمیهٔ قم، نقل

می‌شوند. [م]

۴ البقرة، ۶۲

۵ البقرة، ۱۳۶

۶ البقرة، ۲۵۶

۷ الكافرون، ۶

بی‌تردید برای شما از سوی پروردگارتان دلایلی روشن آمده، پس هر که ببیند به سود خود اوست و هر که کوردل شود به زیان خود اوست، و [من پیغمبر] بر شما حافظ و نگهبان نیستم.^۸

اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند و ما تو را بر آنان نگهبان و کارساز قرار ندادیم.^۹

و کسانی که غیر خدا را سرپرستان و یاران خود گرفته‌اند، خدا نگهبان و مراقب آنان است و [ای محمد!] تو کارساز و وکیل بر آنان نیستی.^{۱۰}

این آیات، آشکارا و واضحاً این اصول را مقرر می‌دارند:

- آزادی مذهب
- مسئولیت شخصی هر شخص بر اعمال و افعال خودش
- کاری که به پیامبر واگذار شده این است که تنها پیغام الله را انتقال دهد و نه اینکه دین خودش را بر آنان تحمیل کند.

لازم به ذکر است که این آیات نه تنها آزادی مذهب را به اهل کتاب - یهودیان و مسیحیان - داده، بلکه به صابئی‌ها نیز، که سیارات و ستارگان را پرستش می‌کردند و از مشرکین (کسانی که غیرخدا را می‌پرستند) محسوب می‌شوند، و همچنین به کفار یا ناباوران هم این آزادی را اعطا کرده است. همچنین ذکر این نکته ضروری می‌باشد که قرآن مکرراً به پیامبر می‌گوید که او صرفاً پیام‌رسان الله است و برای انتقال پیغام او فرستاده شده است، نه به عنوان سرپرست ناباوران؛ زیرا «در دین هیچ اجبار و اکراهی نیست».

از این قرار، پیامبر این احکام را در طول زندگی‌اش به عنوان رهبر بی‌چون و چرا و قادر نخستین امت اسلامی که در ۶۲۲ پس از میلاد در مدینه استقرار یافت، اجرا کرد و آن امت را تا رحلتش در ۶۳۲ پس از میلاد اداره کرد. اولین مثال کاربردی از آزادی مذهبی که ایشان به همهٔ افراد ساکن شهر در آن زمان داد، میثاق المدینه یا همان پیمان مدینه بود که در آن حقوق و وظایف مسلمانان در میان خودشان و همچنین میان مسلمانان و

۸ الأُنعام، ۱۰۴

۹ الأُنعام، ۱۰۷

۱۰ الشوری، ۶

یهودیان تعریف شده بودند. این سند در کتاب *الحشام* به دقت نگاه داشته شده است. همچنین، سید امیر علی^{۱۱} در کتابش، *روح اسلام* اشاره می‌کند:

یهودیانی که با ما منافع مشترکی دارند باید از توهین و آزار و اذیت در امان باشند؛ آن‌ها باید با مدد و یاری ما، حقوق برابری با مردمانمان داشته باشند. احزاب مختلف یهود باید با مسلمانان ملتی یگانه تشکیل دهند. آن‌ها باید به همان آزادی مسلمانان، به دینشان بپردازند و متحدان و مشتریانشان باید از امنیت و آزادی برخوردار باشند.

یهودیان از آزادی و امنیت برخوردار بودند، تا زمانی که سه قوم یهود بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه پیمانشان با مسلمانان را شکستند و از ملکشان بیرون رانده شدند و برخی از آن‌ها نیز اعدام شدند.

مثال دوم از رواداری با ادیان دیگر، شامل یکی از بدترین دشمنان [اسلام]، توسط پیامبر، در بدو فتح مکه در ۶۳۰ پس از میلاد نهاده شد. او عفو تمام ساکنین، که اکثراً کافر بودند را تضمین کرد. او همچنین تمام پیروانش را از صدمه به افراد، به جز در موارد دفاع از خود، منع کرد و همچنین به آن‌ها دستور داد به‌طور ویژه از پیرها، زنان و کودکان مراقبت کنند. علاوه بر این، او حکم ویژه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه خانه ابوسفیان، رهبر کفار در جنگ‌های بدر و احد، ناحیه‌ای بی‌خطر برای همه باشد، بدون در نظر گرفتن اینکه قبل از فتح مکه، او چه دشمن بزرگی برای اسلام و مسلمین بوده است. این یکی از بی‌سابقه‌ترین امور جوانمردانه فاتحان تاریخ، چه پیش و چه پس از او بوده است.

پیامبر همچنین همین رویه را در دو سال پایانی زندگی‌اش پیش گرفت. اگرچه او اکنون حاکم بی‌قید و شرط عربستان بود و می‌توانست همه نامسلمانان را مجبور به اسلام آوردن کند؛ ولی این کار را نکرد. این کار در همراهی با احکام مختلف قرآن، مثل آیه ۲۵۶ البقرة و دیگر آیات مذکور بود. پس از پیامبر، فاتحان و فرمانروایان مسلمان زیادی بوده‌اند که ردپای او را دنبال کرده‌اند:

- عمر، خلیفه دوم، در پی یکی از مسالمت‌آمیزترین و بی‌خون‌ترین فتوحات جهان، به اورشلیم رسید و هنگامی که وقت عبادت فرا رسید، توسط اسقف اعظم اورشلیم، صفرونیوس، دعوت به برگزاری عبادت در کلیسای مقبره مقدس شد. با این حال، خلیفه عمر، این درخواست را نپذیرفت؛ زیرا

۱۱ سید امیر علی (۱۸۴۹ - ۱۹۲۸) سیاست‌مدار اهل هند بود. او از جمله مورخان مدرن تاریخ اسلام نیز به‌شمار می‌رود و کتاب‌های تأثیرگذاری در این خصوص نوشته است. از او به خاطر تأثیر چشمگیری که در سیستم حقوقی هند داشته، به خصوص از جهت ورود احکام اسلام به قوانین این کشور، یاد می‌گردد. [م.]

[پذیرش این درخواست] ممکن بود منجر به تبدیل کلیساها به مساجد را توسط مسلمانان بعدی شود.

- هنگامی که فرمانده سپاه مسلمانان فاتح مصر، به دیرکاترین مقدس در کوه پایه کوه سینا رسید و در شرف ورود به آن بود، کشیش اعظم به او نامه ای از پیامبر با مهر خود او نشان داد که حق محافظت کامل از صومعه را به آن‌ها می‌داد. هنگامی که اصالت آن نامه تأیید شد، فرمانده بازگشت و تا به امروز، دیرکاترین مقدس کلیسایی محافظت شده باقی مانده است.
- هنگامی که محمد بن قاسم [ثقفی]، سِند را در ۷۱۳ پس از میلاد فتح کرد، به شهروندانش خطاب کرد: «همه انسان‌ها توسط الله آفریده شده‌اند و همه آن‌ها در نظر او برابرند. در دین من، تنها کسانی که با دیگران مهربانند شایان احترام‌اند. ظلم و ستم در قانون ما ممنوع است. ما فقط با آنان که ستمگرند جنگ می‌کنیم». سپس، پیمانی با ساکنان محلی تنظیم شد:

در نیابت از فرمانده مؤمنان، من، حبیب بن مسلم، به همه مردم دیبل (سند گذشته)، مصونیت تضمین می‌کنم و بدین وسیله، امنیت شخصی، حفاظت از معابد، زنان، کودکان و اموال آنان را تأمین می‌کنم.

کارن آرمسترانگ^{۱۲}، در کتابش *در جست‌وجوی خهلی نویسد*:

بازپس‌گیری خطه پیش‌ازاین مسلمان اندلس توسط اسپانیایی‌ها فاجعه‌ای برای یهودیان بود. در حاکمیت اسلام، سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام قادر بودند برای ششصد سال، به‌طور مسالمت‌آمیز در کنار هم زندگی کنند. خصوصاً یهودیان توانستند از رنسانسی فرهنگی و معنوی بهره ببرند؛ برخلاف یهودیان اروپایی دیگر که قتل‌عام می‌شدند.

این‌ها فقط تعدادی از رواداری‌های مسلمانان در دوران سلطه‌شان است. این به این معنی نیست که هیچ بی‌اعتدالی‌ای توسط فرمانرواها، فاتحان و سپاه‌های مسلمان انجام نشده است؛ ولی تعداد آن‌ها قلیل بوده و از روحیه قرآن و سنت پیامبر بسیار دور و مقابل آن بوده‌اند. به‌طور کلی، بدون ترس از هیچ‌گونه مخالفت می‌توان گفت:

- اسلام از آزادی مذهب به عنوان اصلی بنیادی از دستگاه اعتقادی‌اش دفاع می‌کند.

• [اسلام] پیامبران همهٔ ادیان را برابر می‌داند؛ به این معنی که هیچ دینی نمی‌تواند ادعای برتری بر دیگری کند.

• [اسلام] به گوناگونی مذاهب و ملیت‌ها اعتقاد دارد؛ زیرا قرآن می‌گوید: «اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد».^{۱۳}

موضع قرآن و پیامبر در تضاد آشکارا با اصول تورات و انجیل و تاریخ یهودیان و مسیحیان در قدرت است. نمونه‌های زیر، نه برای بدنام کردن آن‌ها، بلکه برای نشان دادن این نکته است که در میان سه دین یکتاپرستانهٔ شام و عربستان، اسلام، به عنوان قوی‌ترین مدافع و مجری رواداری و آزادی مذهبی، دو مفهوم اساسی و مرکزی سکولاریسم، برجسته است.

فقط پس از کشتارهای متقابل فرقه‌های مسیحیان، بدون حل مشکل اصلی که کدام‌یک از آنان «مطلقاً بر حق است» بود که فهمیدند تنها راه مشکل دیرپای کشتار و خون‌ریزی در آزادی مذهبی، رواداری با کیش دیگران و جدایی حکومت از کلیساست. در نتیجه، بر خلاف اسلام که آزادی مذهب را پند می‌دهد، سکولاریسم در غرب، در نتیجهٔ بیهودگی جنگ‌های فرقه‌ای مسیحیان که زندگی‌هاشان را «کریه، خشن و کوتاه»^{۱۴} ساخته بود، متولد شد.

پس ما باید این معما را واکاوی کنیم که چرا مسلمانان عموماً مفهوم سکولاریسم را رد می‌کنند، درحال اینکه، همان‌گونه که ذکر شد، [سکولاریسم] مطابق با آیین اسلام است، و اینکه آیا مسلمانان جایگزینی برای آن دارند یا نه، علی‌الخصوص در این دهر و دوران؟

این‌گونه به نظر می‌رسد که مخالفت عامه با سکولاریسم به علت تولد پروتستانتیسم و اصلاحات [پروتستانی] می‌باشد. این درست نیست. در حقیقت، انقلاب‌های آمریکا و فرانسه بودند که نقش رسمی پاپ در امور حکومت را تضعیف کردند. نمادین‌ترین نمایش، توسط ناپلئون در ۱۸۰۳ [میلادی] ارائه شد؛ زمانی که به جای پاپ، خودش تاج را بر سرش گذاشت. در همین برهه از تاریخ بود که امپراتوری‌های مسلمان عثمانی و گورکانی آغاز به تجزیه شدن کردند. هرچند که اوّلی تا ۱۹۲۴ اسماً هنوز وجود داشت؛ ولی آخرین امپراتور گورکانی، در ۱۸۵۷، توسط بریتانیای کبیر عزل و تبعید شد. متأسفانه، نابودی این امپراتوری‌های مسلمان، با تجزیه و استعمار آن‌ها توسط بریتانیا، فرانسه و روسیه، همزمان شد و سبب به وجود آمدن این ظن در مسلمانان

۱۳ النحل، ۹۳؛ در سند اصلی مقاله، به اشتباه این نقل قول به آیهٔ ۵۸ سورهٔ المائده نسبت داده شده است. [م.]

۱۴ این توصیف تامس هابز، فیلسوف انگلستانی از شرایط غرب مسیحی، پیش از به کاربندی سکولاریسم و دموکراسی به عنوان دو عنصر اساسی دستگاه سیاسی است.

شد که سکولاریسم و دموکراسی، به همراه انقلاب علمی مدرن، نه تنها موجب مرگ نقش رسمی کلیسا در امور حاکمیت بودند، بلکه در انحطاط قدرت مسلمانان نیز نقش داشته‌اند.

در نتیجه، در عموم مسلمانان، یک احساس بیزاری از سیاست، اقتصاد، دانش و فناوری غرب ایجاد شد. مشهور است که محافظه‌کاران سعودی، با معرفی تلفن و تلویزیون در عربستان سعودی، به تلخی مخالفت کردند. آزادی بانوان و مشارکت اجتماعی و فرهنگی روزافزون آن‌ها در حیات غرب نیز محافظه‌کاران مسلمان را هرچه بیشتر از غرب منزجر کرد. از این رو، زنان در کشورهای اسلامی در چهاردیواری خانه‌هاشان محبوس‌اند. محافظه‌کاران حتی به مخالفت با تحصیل زنان نیز اهتمام می‌ورزند. طلوع ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) و کمونیسم در غرب که با مفهوم اسلامی از اامت و وجود جاویدان خداوند در تضاد بود نیز، تنفر بلاد مسلمان را نسبت به غرب تشدید کرد.

نهایتاً، براندازی خلافت در ۱۹۲۴ توسط مصطفی کمال آتاتورک و تحمیل اصلاحات غربی در ترکیه، خصوصاً تحمیل سکولاریسم، اوضاع را بدتر کرد. پاسخ آن‌ها به چالش‌های مطرح‌شده توسط غرب سکولار رونق‌گیرنده، این بود که در امر تحصیل، به جای تجدد و مدرنیته، به دوران خلافت راشدین^{۱۵} بنگریم. این موضوع به خوبی در نوشته‌ها و مواظ شیخ محمد بن عبدالوهاب از عربستان سعودی و شاه ولی‌الله دهلوی از هند در قرن هجدهم میلادی و ابوالاعلی مودودی هندی و حسن بَنّای مصری در قرن بیستم نمایان است. روش فعلی تروریسم القاعده به نام جهاد، چیزی جز ادامهٔ روش شکست‌خوردهٔ بالا نیست که به لطف از سید احمد خان [هندی] و محمدعلی جناح، نتوانست در اندیشهٔ تودهٔ مسلمانان نفوذ کند.

در باب انفصال و خشونت میان فرقه‌ها

از نظر این مطالعه، هیچ جایگزینی برای سکولاریسم نیست و مسلمانان این را زودتر بفهمند، برایشان بهتر است. آن‌هایی که مخالف سکولاریسم هستند باید بفهمند که بلافاصله پس از مرگ پیامبر، مسلمانان دست از امت [ی واحد] بودن کشیدند و رفته‌رفته، بیشتر و بیشتر به فرقه‌ها، ملل و حکومت‌های مختلفی از نظر سیاسی، دینی، ارضی و زبانی تقسیم شدند. این حکومت‌ها همچنین نم‌نمک از حکومتِ مبنی بر شریعت به حکومت‌هایی تبدیل شدند که فرمانرواها و دولت‌ها قوانین را وضع و شریعت را به منفعت خود تفسیر

۱۵ خلافت راشدین یا خلافت اولیه، نخستین حکومت اسلامی تحت نام خلافت است که در روز درگذشت پیامبر اسلام، پدید آمد و تا سال ۴۰ هجری به طول انجامید. فرمانروایان آن به ترتیب ابوبکر، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان و علی بن ابی‌طالب بودند. اهل سنت که منزلت دینی ویژه‌ای برای حاکمان این حکومت قائل‌اند، حکومتشان را خلافت راشدین، به معنای خلافت «هدایت شده» می‌نامند؛ اما آنان که مشروعیت برخی از این خلفا را قبول ندارند، به خصوص شیعیان، از این عنوان استفاده نمی‌کنند.

می‌کردند. این فرآیند با آغاز سلطنت چهار خلیفهٔ اول، که از اصحاب پیامبر بودند، آغاز شد. از آن پس، قطبیت میان مسلمانان قوی‌تر و بازگشت‌ناپذیر شده است.

افزون بر آن، وضعیت دائم‌التغییر مسلمانان با گرفتن اراضی جدید و انقیاد نامسلمانانی که فرهنگ و تاریخ خود را داشتند، خلفا، امپراتورها و پادشاهان مسلمان را مجبور به یافتن پاسخ‌هایی نو به چالش‌هایی کرد که مربوط به سازش جمعیت‌های جدید در بدنهٔ سیاست‌های حاکمیت بودند. این امور اجتناب‌ناپذیر، منجر به ایجاد شکافی روینده میان حاکمان و علما [دینی] شد. این حقیقت که هیچ اتفاق نظری در باب مسائل قانون شریعت میان امام [ان]، عالم [ان] یا مفتی [ها] وجود نداشت، و اینکه آن‌ها مرتباً با یکدیگر شدیداً مخالفت می‌کردند، جایگاه آنان را بیش‌ازپیش در مقابل حاکمان ضعیف کرد. پیامد طبیعی این فرآیند این بود که شریعت قرآن و پیامبر به تدریج به شریعت احزاب گوناگون تقلیل یافت که هر یک از آنان ادعای حق بودن می‌کرد.

با این حال، هیچ چیز جدید یا عجیب‌وغریبی در این وضع نبود. قطبی‌شدن دائم‌التشدید پیروان یک آیین یا دین، پدیده‌ای همیشگی در تاریخ انسان است. مطالعهٔ تاریخ نشان می‌دهد که یک حکومت مطلقاً دینی یا خداسالارانه که در آن تنها یک نفر در مورد امور روحانی و غیرروحانی تصمیم می‌گیرد، تنها در زمان زندگانی سه پیامبر - داوود، سلیمان و محمد - وجود داشته است، که هر سه فرمانروای ملت خود شده‌اند. تمام پیامبران دیگر ذکر شده در تورات، انجیل و قرآن، پیامبر بوده‌اند؛ اما نتوانستند حکومت کنند.

با توجه به حکومت داوود، سلیمان و محمد، پیروان آنان از گزند قانون طبیعی قطبیت و دگرگونی در امان نبوده‌اند؛ زیرا با مرگ آنان، «مشروعیت [شان]»، که به تنهایی توسط خداوند برگزیده می‌شد تا پیغامش را دریافت، تفسیر و اجرا کند، نیز می‌مرد. بنابراین، مرگشان ارتباط مستقیم جامعه با خدا را قطع کرد و آن را به حال خودش گذاشت تا پاسخ درست را به مشکلات و چالش‌های نو بیابد. بالنتیجه، دیری نپایید که جامعه به فرقه‌ها و زیرفرقه‌ها و فرقه‌هایی درون فرقه‌ها تقسیم شد که هر کدام از آن‌ها مدعی‌ست که درک صحیحی از پیغام اصلی دارد. این روند به زودی تبدیل به مخالفت‌ها و درگیری‌های تند فرقه‌ای شد که به مرور زمان بدتر می‌شد و [مسلمانان] هیچ‌گاه به اتحادی که در هنگام حکومت این پیامبران وجود داشت، بازنگشتند.

دیگر علت تفرقهٔ دینی، از این واقعیت برمی‌خیزد که طبیعت انسان، پیروان یک مذهب را از پذیرش پیامبران دیگر مذاهب بازمی‌دارد. برای مثال، با اینکه یهودیان به وجود یک مسیحا اعتقاد دارند؛ ولی عیسی مسیح را رد می‌کردند، علی‌رغم اینکه یک یهودی بود، معجزات قوی‌تری نسبت به خود موسی داشت و آن معجزات را به کزات نمایش می‌داد؛ ولی معجزات او برای کاهنان اعظم کافی نبود تا قوانین قدیمی خود را کنار بگذارند و

عیسی مسیح را به عنوان پیامبر جدید بپذیرند. به طور مشابه، هنگامی که حضرت محمد ظهور کرد، هم یهودیان و هم مسیحیان او را رد کردند، حتی با اینکه قرآن تورات و انجیل را به عنوان کتاب‌ها آسمانی تأیید می‌کرد و برخی احکام و اخلاقیات آنان را در شریعت اسلامی وضع کرد.

آنچه بر سر یهودیان، مسیحیان، بوداییست‌ها، هندوها، زرتشتی‌ها و دیگران آمد، بر سر مسلمانان نیز آمد، درحالی‌که قرآن به مسلمانان می‌گوید: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده و گروه‌گروه نشوید»^{۱۶} و امورتان را «بر پایه مشورت»^{۱۷} هدایت کنید. مسلمانان، علی‌رغم اینکه قرآن کریم یک کتاب کتبی، حفاظت‌شده و عوض‌نشده باقی می‌ماند، از تفرقه‌های درونی و انحطاط خود به عنوان قدرتی جهانی احساس سردرگمی می‌کنند. آن‌ها متوجه این نیستند که مادامی که قرآن همان است، پیامبری که به تنهایی می‌توانست تفسیر صحیحی از آیات گوناگون آن دهد، دیگر در دسترس ما نیست. در اثر این، تفاوت‌هایی بر سر معنی آیات قرآن و سنت پیامبر ناچاراً به وجود آمدند و با گذر زمان عمیق‌تر شدند و تبدیل به فرقه‌ها و زیرفرقه‌هایی شدند که هر یک بر این‌اند که تفسیر و روش آنان تنها روش‌های درست‌اند.

نتیجتاً، در طول تاریخ اسلام، ستیزهای فرقه‌گرایانه، قتل‌ها و حتی جنگ‌هایی میان مسلمانان، کم‌وبیش مشابه همان‌هایی که پیش از میان یهودیان و مسیحیان اتفاق می‌افتاد، در حال رخ دادن است. امروزه، شرایط منحط به گونه‌ای شده است که انور سید^{۱۸} رندانه و به طور خلاصه بیان می‌دارد:

یک معتقد تندرو که ریش درخوری دارد، به مقدار موردنیاز عبادت می‌کند و روزه می‌گیرد، فرهنگ غرب را رد می‌کند و همسرش را در خانه حبس می‌کند، می‌رود بیرون و یک معتقد دیگر را می‌کشد و در رأس همه این‌ها یک فقیه و مجتهد دینی است. او کشته می‌شود؛ زیرا بعضی از اعتقادات و آدابش نسبت به قاتلش کمی متفاوت است. دومی [[قاتل]] معتقد است که همه باید از همه لحاظ مثل او باشند و هیچ احترامی برای گوناگونی و چندگانگی^{۱۹} قائل نیست. او تا زمانی که یکسانی تمام، حتی در صورت لزوم با اعمال اجبار، در مردم نباشد، آرام نمی‌گیرد.

طنز ماجرا اینجاست که مسلمانان حتی از گذشته خودشان یا دیگران نیز درس نمی‌گیرند. درسی که مسلمانان به طور کلی و خصوصاً علمای پاکستانی باید یاد بگیرند این است که با گذر زمان، انفصال مذهبی جامعه، به جای کم‌تر شدن، بیشتر می‌شود و پدیداری مجتهدان به شدت دیندار، صرفاً این انفصال را گسترش می‌دهد. در نتیجه، تنها راه پایان دادن به ستیز و خشونت فرقه‌ای و رسیدن به صلح و توازن در جامعه، دادن

۱۶ آل عمران، ۱۰۳

۱۷ الشوری، ۳۸

۱۸ دکترای افتخاری علوم سیاسی از دانشگاه ماساچوست آمریکا

آزادی باور به همهٔ فرقه‌هاست. فتوای کفر و ارتداد توسط یکی [از فرقه‌ها] علیه دیگری، تنها به تفرقه، خشونت و تضعیف ملت می‌انجامد.

به زبانی دیگر، سکولاریسم تنها پادزهر مشکلات ناشی از فرآیند طبیعی قطبیت در یک ملت مبتنی بر ایدئولوژی است. مسیحیان این درس را پس از چندین قرن خون‌ریزی متقابل یاد گرفتند. با این حال، مسلمانان با نپذیرفتن سکولاریسم، هنوز در تقسیمات و درگیری‌های فرقه‌ای آشفته‌اند و این در حالی‌ست که قرآن کریم، آشکارا بیان می‌دارد که استفاده از زور برای تحمیل دین بر دیگری، راه درست نیست. و از آن جایی که پیامبر نه یهودیان مدینه و نه ناباوران مکه را مجبور به اسلام آوردن نکرد، امروزه نیز هیچ فرقه‌ای نباید فرقه‌ای دیگر را «کافر» اعلام کند و پیروانش را تحریک به متوسل شدن به خشونت برای تحمیل نسخهٔ خودشان کند.

آن‌هایی که باور دارند که حکم قرآنی «امر به معروف و نهی از منکر» به آن‌ها اجازهٔ چنین کاری را می‌دهد باید به یاد آورند که هر فرقه‌ای به راستین بودن نسخهٔ خودش اعتقاد دارد و به هر قیمتی به آن وفادار می‌ماند. نتیجتاً، اگر همهٔ فرقه‌ها از این حکم استفاده کنند، کشور در خون‌ریزی غوطه‌ور می‌شود؛ همان‌گونه که شیعیان، اهل سنت و دیگر فرقه‌های پاکستان در سی سال گذشته غوطه‌ور شده‌اند؛ به طوری که مساجد، حسینیه‌ها و حتی گورستان‌ها را هم برای بازدید ناامن هستند.

با این اوضاع، چه جایگزین دیگری روی میز کشور است، جز اینکه به همهٔ شهروندان آزادی مذهبی دهد و خودش بی‌طرف باشد؟ مسلمانان و به خصوص پاکستانی‌ها، فقط دو راه برای دستیابی به اتحاد، رونق، پیشرفت و حیثیت ملی دارند: تضمین آزادی مذهب به همه و یا خودتخریبی با قتل و غارت‌های پوچ و بی‌پایان فرقه‌ای.

در انتها، سکولاریسم به معنای ضد دین نیست و اسلام هم با آن مخالف نیست و در مقابل، به طور واضح و قویاً از آزادی مذهب و رواداری پشتیبانی می‌کند. تاریخ یهودیت، مسیحیت و دیگر جوامع مذهبی نشان می‌دهد که آرامش، پیشرفت، ثبات سیاسی و رونق اقتصادی تنها با جدایی سیاست از دیانت و بی‌طرفی حکومت در امور مذهبی و دادن آزادی برابر مذهبی به همهٔ شهروندان قابل دستیابی است.

سکولاریسم با جلوگیری از درگیری‌های فرقه‌ای درونی، به دولت و مردم این فرصت را می‌دهد که به صورتی عقلانی و واقع‌بینانه روی مسائل و مشکلات تمرکز کنند. خداوند با دادن قدرت استدلال و توانایی تشخیص درست از غلط، انسان را *اشرف مخلوقات* قرار داده است. همچنین این [ویژگی] است که انسان را مسئول اعمالش می‌کند. مسلمانان باید خردگرا باشند؛ زیرا برخلاف سایر پیامبران که معجزاتی الهی برای قانع کردن

مردم به خدا باوری داشته‌اند، به پیامبر اسلام تنها قدرت تعقل و قرآن برای متقاعد کردن ناباوران داده شده است.

تغییر، قانون طبیعت است، همانند گرانش و سرعت نور، و آدم نمی‌تواند از آن فرار کند، صرف نظر از اینکه متعلق به کدام نژاد، دین یا کیش است. در چنین شرایطی، تنها استدلال او را قادر به پاسخ‌دادن به چالش‌های جهان دائم‌التغییر می‌کند. در غیاب پیامبری که دائماً رهنمون‌های الهی را دریافت کند، انسان تنها یک راه برای مقابله با چالش‌های در حال‌تغییر امور دارد و آن هم تکیه بر خرد و منطقش است.